

رفاقت یا رقابت؟

گفت‌وگو با دکتر خسرو باقری درباره آموزش فراگیر

بهناز پورمحمد

مردم هم‌بستگی نداشته باشند، جامعه متلاشی می‌شود. در جامعه دو قطبی، قشر ضعیف و قوی یا فقیر و غنی متمایز می‌شوند. جامعه‌ای که هماهنگ نباشد جامعه نیست و وقتی جامعه نباشد، حیات نیز ندارد و نوعی مرگ در آن جریان خواهد داشت. در آن جامعه، نخبگان هم دیگر به درد نمی‌خورند. وقتی مغز خوب کار کند ولی بدن در حال متلاشی شدن باشد، مغز خوب بدون بدن به چه کار می‌آید؟ پس می‌شود از هر دوی این استدلال‌ها دفاع کرد. حیات جمعی مهم است. در واقع، یک جامعه همگن متوسط خیلی بهتر از جامعه‌ای است که انشقاق دارد.

■ از نظر شما، کدام یک از این دو استدلال قابل قبول است؟

□ واقعیت این است که به هر دو جهت باید توجه کرد؛ البته با دو کلیدواژه رقابت و رفاقت. چرا باید بگوییم این یا آن؟ چرا نگوییم هم این و هم آن؟ در برنامه‌ریزی جامعه باید هم برای رفاقت جا باز کنیم و هم برای رقابت. هر دو در جایگاه خودشان مهم هستند. در رقابت خیلی از استعدادها شناخته می‌شوند و رشد می‌کنند. در رقابت همه نیروها بسیج می‌شوند تا نیروی خفته بیدار شود و این رقابت منطقی است و انسان به رقابت نیاز دارد. تا رقابت نباشد، همه نیروهای خفته بیدار نمی‌شوند و به کار نمی‌افتند. عجیب است که نیرو و استعداد انسان‌ها فقط در موقعیت‌های بحرانی آشکار می‌شود. در سکون (روزمرگی) اتفاق خاصی نمی‌افتد. در مواقع بحرانی انسان‌های خاصی می‌درخشند. در انسان‌ها استعدادها خفته زیادی وجود دارد. در شرایط معمولی این استعدادها بیدار نمی‌شوند. از طرف دیگر، رفاقت هم مهم است. جامعه برای حیات خود به ارتباط نیاز دارد. طبقاتی کردن جامعه باعث از هم‌گسیختگی جامعه می‌شود. مدارس خصوصی، دولتی و غیرانتفاعی همه گسل به وجود می‌آورند. انشقاق با هم‌بستگی اجتماعی همخوانی ندارد. پس باید از این دو امر مزایای آن‌ها را به نحوی تقویت کرد و معایبشان را کنار گذاشت. اشکال اکثریت‌گرایی این است که نمی‌گذارد نیروهای خفته بیدار شوند و نخبه‌گرایی هم این ایراد

دکتر خسرو باقری، استاد دانشگاه تهران، دارای تألیفات و ترجمه‌های متعددی در حوزه فلسفه تعلیم و تربیت است. او که در دانشگاه علامه طباطبائی، دانشگاه تربیت مدرس و دانشگاه نیوساوت و لوز استرالیا تحصیل کرده است، ضمن بر خورداری از پیشینه‌های دیرین و ارزشمند در حوزه مطالعات اسلامی در قلمرو فلسفه تعلیم و تربیت، از جمله نظریه پردازان جهان اسلام نیز به شمار می‌رود. دکتر باقری از جمله صاحب‌نظران حوزه تعلیم و تربیت اسلامی و فلسفه تعلیم و تربیت در ایران است که مقالاتش در نشریات بین‌المللی معتبر فلسفه تعلیم و تربیت به چاپ رسیده است. ایشان همچنین مؤسس نظریه «انسان عامل» در قلمرو روان‌شناسی و تعلیم و تربیت است. در مصاحبه‌ای که پیش روی شماست، از ایشان خواسته‌ایم مفهوم آموزش فراگیر را از زاویه نظری بررسی کند.

■ آموزش فراگیر تیزهوشان و افرادی را که ناتوانی جسمی و ذهنی دارند، پوشش می‌دهد. در هر جامعه‌ای به‌طور طبیعی ۲ یا ۳ درصد افراد، استثنایی (تیزهوش، کم‌توان جسمی، ذهنی) هستند و اکثر جامعه در طبقات میانی قرار دارند.

بر این اساس، دو گروه وجود دارند. یک گروه می‌گویند ما باید همه توجه را به افراد حداکثری معطوف کنیم و ظرفیت کمتری را به افراد استثنایی اختصاص دهیم. عده‌ای دیگری هم معتقدند که مدارس تیزهوشان از این نظر ضرورت دارند که تیزهوشان توانمندند و باید از ظرفیت‌های بیشتری در جامعه بهره ببرند تا بتوانند در خدمت جامعه باشند. شما با این دو استدلال چگونه برخورد می‌کنید؟

□ برای هر یک از این استدلال‌ها می‌شود دلایلی بیان کرد. کسانی که به اقلیت توجه می‌کنند، ممکن است استدلالشان این باشد که «یکی مرد جنگی به از صد هزار». منظور این است که یک نیروی کیفی کاری می‌کند که از صد هزار نفر بر نمی‌آید، اما اگر به اکثریت نه از زاویه کمی، مثلاً اینکه تعدادشان بیشتر است، بلکه از زاویه هم‌بستگی اجتماعی نگاه کنیم، درمی‌یابیم که حیات جامعه به هم‌بستگی اجتماعی وابسته است. اگر اکثر

را دارد که باعث انشقاق جامعه می‌شود. پس مزیت‌های هر دو نگاه (رفاقت و رقابت) را هدف قرار دهیم و برای رسیدن به اهداف، راهکارها و روش‌های مناسب را انتخاب کنیم.

■ شیوه‌های مناسب برای رسیدن به این اهداف چه هستند؟

○ اگر ما مدرسی را برای تیزهوشان تعریف کنیم (که در جامعه کنونی تعریف هم شده) تا در آنجا این افراد جدا از دیگران فقط با هم رقابت کنند، رفاقت چه می‌شود؟ وقتی در جایی باشیم که کسی از من پایین‌تر نباشد، چگونه درس انسانیت بیاموزم (کمک به هم‌نوع)؟

در مدارس تیزهوشان تمام وقت افراد صرف رقابت می‌شود و در نهایت، بچه‌هایی تحویل جامعه می‌شوند که دارای یک نگاه از بالا به پایین‌اند؛ در مقایسه با مدرسی که بچه‌هایش جدا نشده و در کنار هم در حال آموزش‌اند. بچه‌های تیزهوش کمک به بچه‌های معمولی و ضعیف‌تر از خود را یاد می‌گیرند و انسانیت را تجربه می‌کند. در عین حال، با بچه‌های هم‌سطح خودشان در مدرسه رقابت هم می‌کنند و مورد تشویق هم قرار می‌گیرند.

این بچه‌ها باید با بچه‌های ناتوان جسمی و ذهنی که قادر به انجام دادن برخی از کارهایشان نیستند، همدلی کنند و به آن‌ها کمک کنند. این‌ها را خدا آفریده تا انسان درست کند. ما به آدم شدن نیاز داریم. این انسان شدن دوجانبه است. کسی که کمک را دریافت کرده، جذب محبت را تجربه می‌کند و کسی که کمک می‌کند، عشق ورزیدن را تجربه کرده است. این‌ها لازم و ملزوم یکدیگرند. اگر

انسانی دوست داشته نشود، دوست هم نخواهد داشت. این داد و ستد تمرینی برای انسان شدن هر دو طرف است. پس، تفکیک خطاست و این روش غلطی است که بیاییم جامعه‌ای برای معلولان و جامعه‌ای برای تیزهوشان درست کنیم.

آفرینش خدا براساس تنوع است. جهان تقسیم‌بندی

نشده است و در آن مرزبندی وجود ندارد. در کلاس‌های درس هم مرزبندی نباید وجود داشته باشد. در یک کلاس درس هم تیزهوش، هم کم‌هوش و هم عادی وجود دارد. کلاس و مدرسه انحصاری نباید داشته باشیم، اما در یک کلاس غیر انحصاری باید به دنبال توجه خاص باشیم؛ یعنی امکانات بیشتری فراهم کنیم که فرد معلول هم بتواند وارد جامعه و مدرسه شود و از همه چیز استفاده کند و فرد تیزهوش هم خوراک مناسب خودش را در همین فضا بیابد. این، معنای واقعی عدالت است. برای مثال، یک شیوه می‌تواند این باشد که به دانش آموز قوی بگوییم به بقیه

درس بدهد. او برای ارائه درس باید چندین کتاب بخواند. به علاوه، درس دادن به طراحی ویژه نیاز دارد و این کار به رشد او کمک می‌کند. فقط معلم باید مدیریت کند تا هر دو گروه بهره‌مند شوند.

■ **تحصیل بچه‌های با نیاز ویژه در مدارس عادی مشکلات فراوانی دارد.** از جمله نداشتن معلم رابط؛ معلمی که به ارتباط بین معلم و دانش‌آموز کمک می‌کند. مورد مسخره قرار گرفتن از سوی هم‌کلاسی‌ها، نبود امکانات در مدارس عادی برای دانش‌آموز استثنایی، کم شدن توجه معلم به اکثریت بچه‌ها به خاطر نیاز بچه‌های استثنایی به توجه ویژه، آموزش ندیدن معلم‌ها برای ارتباط گرفتن با دانش‌آموزان استثنایی و آموزش آن‌ها. آیا بهتر نیست حداقل بچه‌ها در دوره ابتدایی جدا از بچه‌های عادی

در مدارس ویژه تحصیل کنند تا خودشان را پیدا کنند و وقتی وارد جامعه شدند، بتوانند با دیگران راحت‌تر ارتباط بگیرند؟

○ مسئله مهم روش‌هاست. به جای تفکیک، باید به دنبال روش حل مسئله بود. در کشورهای دیگر، به فردی که به کمک نیاز داشته باشد کمک می‌کنند. چون از همان اول، این شخص بین افراد عادی زندگی کرده، جدا از جامعه نبوده، دیده شده و به او کمک شده است، دیگران هم او را از خودشان می‌دانند. چرا بچه‌های ما ممکن است چنین بچه‌هایی را مسخره کنند؟ چون از ابتدا این‌ها را از بقیه جدا کرده‌ایم. به همین دلیل وقتی وارد جمع می‌شوند، به‌عنوان شخص غیرعادی و تعجب‌برانگیز دیده می‌شوند و مورد تمسخر قرار می‌گیرند.

اتفاقاً برای اینکه این فرهنگ اجتماعی رشد کند، باید از همان ابتدا این بچه‌ها کنار هم باشند و این اتفاق‌ها را تجربه کنند تا مشارکت و کمک‌ها صورت پذیرد و در جامعه، رفتار با این بچه‌ها عادی شود.

در برنامه‌ریزی جامعه، باید هم برای رفاقت جا باز کنیم و هم برای رقابت. هر دو در جایگاه خودشان مهم هستند. در رقابت خیلی از استعدادها شناخته می‌شوند و رشد می‌کنند. از طرف دیگر، رفاقت مهم است. جامعه برای حیات خود به ارتباط نیاز دارد

